



درآمدی بر الگوی پیشرفت «حکمت‌بنیاد»

دکتر ابراهیم فیاض

دکتر فیاض علاوه بر تحصیلات دانشگاهی، دروس حوزوی را نیز تا مقطع خارج فقه پی گرفته است. «مردم‌شناسی دینی توسعه در ایران» که سال گذشته شرکت چاپ و نشر بین‌الملل آن را روانه بازار نشر نموده، از آخرین کارهای اوست.

توسعه غربی و شهری‌شدگی

در تلقی غربی، شاخص و محور تحلیل درباره توسعه، جامعه است؛ یعنی جامعه است که باید توسعه پیدا کند و بعد از آن، انسان‌های جامعه نیز باید بر همان اساس، توسعه شخصیتی پیدا کنند. در نظر داشته باشید آنچه که درباره توسعه مطرح می‌شود از سوسیالیسم گرفته شده است، نه از لیبرالیسم؛ چراکه لیبرالیسم اصولاً محافظه‌کارتر از این حرف‌هاست.

با این تعریف، میل به توسعه یعنی به‌صورت متمرکز برای پیشرفت جامعه برنامه‌ریزی شود. به عبارت دیگر توسعه یعنی جامعه را تا جایی که می‌توانیم وسعت دهیم. غربی‌ها می‌گویند باید بعد اجتماعی زندگی انسان را تقویت کنیم؛ به این معنی که از حالت طبیعی در آییم و به طرف جامعه‌گی برویم؛ به‌نحوی که همه‌چیز -حتی مسائل طبیعی- اجتماعی شود. برای مثال آن‌ها می‌خواهند جنگل‌ها، دریاها و بقیه مظاهر طبیعت را با یک نوع ساختار تکنولوژیک اجتماعی اداره کنند.

این نوع اجتماعی شدن طبیعت، غالباً در رابطه با شهر است؛ یعنی باید شهر را که مظهر جامعه است -حتی با ابزارهای بسیار خشن- هرچه بیشتر بر مردم و طبیعت مسلط کرد. این همان Civilization در زبان انگلیسی است که به معنی مدنیت و «شهری‌شدن» است. هرچه شهری‌شدن بیشتر باشد، توسعه افزون‌تر خواهد بود. به همین دلیل در شهرهای اروپایی که توسعه را به عنوان یک ساختار پذیرفته‌اند، نشانی از طبیعت نیست. مثلاً در فرانکفورت که یکی از شهرهای زیبای آلمان است، طبیعت وجود ندارد و نابود شده است. برعکس خیابان‌های ما، در آن‌جا درختی در کار نیست. زیرا آن‌ها معتقدند باید طبیعت را از شهر بیرون کرد. در سایر

شهرهای بزرگ دنیا مثل خیابان‌های نیویورک و منهتن -که برج‌های دوقلو در آن‌جا بود- هم این‌گونه است و به جای درختان طبیعی، جنگلی از برج‌ها را می‌بینیم. این منظره را همه ما بارها در عکس‌ها و فیلم‌ها دیده‌ایم.

بنابراین جنگ طبیعت و شهر، مبنای اساسی توسعه بوده و زمانی که شهر بر طبیعت پیروز شود، جامعه توسعه یافته تلقی می‌شود. در واقع جنگ طبیعت و شهر، به توسعه تفسیر شده است! البته در پارک بزرگ نیویورک و منهتن، اثری از آپارتمان‌ها نیست اما وقتی نقشه نیویورک را به عنوان توسعه‌یافته‌ترین شهر جهان نگاه کنیم، طبیعت را کاملاً جدا از ساختمان‌های شهر می‌یابیم.

ماهیت توسعه در کشورهای غیر غربی با کشورهای توسعه‌یافته

یکی است و هر دو تابع یک نوع عقلانیت هستند. از این رو بهتر است میان آن‌ها تمیز ندهیم؛ اگرچه امکانات فکری و ساختاری کشورهای غیر غربی با توسعه غربی سازگار نیست. برای مثال خیابان چهار باغ در اصفهان، نماد مدنیت است، درحالی که برخلاف بیشتر شهرهای غربی، چهار ردیف درخت دارد! (گویا این خیابان الگوی طراحی و ساخت خیابان شانزلیزه در فرانسه بوده است). در آلمان قضیه برعکس است؛ چراکه در آن‌جا مبنای شهر و جامعه در بعد نرم‌افزاری، «فلسفه» است. از سوی دیگر که نگاه کنیم، مبنای سخت‌افزاری فلسفه، شهر است. در نتیجه فلسفه و شهر دو مقوله مرتبط هستند و این می‌شود مبنای عقلانی پیروزی شهر و جامعه بر طبیعت.

در یونان قدیم هم ضدیت فرهنگ‌ها و فلسفه‌ها و جامعه‌ها در قالب شهر تجلی می‌کرد و همیشه طیفی از تفکرات در مقابل طبیعت، وجود داشت. در دوران جدید نیز مدرنیسم ضد طبیعت بود و طبیعت را نابود کرد. امروزه پست‌مدرنیسم که به معنای عبور از مدرنیسم است، از فلسفه نیز عبور می‌کند و می‌خواهد به طریقی نو از طبیعت برسند؛ لذا فلسفه کنار می‌رود و جای آن معنویت -به معنای عام- می‌آید.

حکمت پیشرفت اسلامی

اما فرض دیگر این است که طبیعت و پیشرفت انسان، جای جامعه و شهر و توسعه را بگیرد و کم‌کم توسعه به معنای غربی آن رها شود. در کشورهایی مانند ایران که ساختار فکری‌شان پیچیده در حکمت بوده است، فلسفه -چه فارابی و بوعلی و چه شیخ اشراق و ملاصدرا و علامه طباطبایی و حضرت امام- هیچ‌کدام فیلسوف به معنای غربی نبودند.

متأسفانه اشتباهی که از زمان مرحوم علامه طباطبایی رخ داد، این بود که ایشان با نوشتن کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، برای اولین بار «فلسفه» را به جای «حکمت»، به کار برد. به نظر من این کار اشکال اساسی دارد؛ چراکه در این زمینه، نوعی غرب‌گرایی پنهان دیده می‌شود. به عبارت دیگر اگر حکمت را معادل فلسفه بگیریم و توسعه را در هر مقوله‌ای به کار ببریم، نتیجه آن ویرانی جامعه خواهد بود. زیرا جامعه به شدت دچار بی‌اعتقادی می‌شود. به همین دلیل است که می‌بینیم جوان‌ها با ورود به محیط جدیدی مثل دانشگاه، در مسائل اعتقادی دچار مشکل می‌شوند.

مقام معظم رهبری در بیانات خود به‌حق تأکید دارند که «توسعه» مورد قبول ما نیست و باید «پیشرفت» را دنبال کنیم. مبنای پیشرفت نیز «حکمت» است؛ همان حکمتی که در فارابی و ابن‌سینا و سایر اندیشمندان خود سراغ داریم؛ آن‌ها همه از حکمت سخن گفته‌اند اما علامه طباطبایی از واژه فلسفه استفاده کرده‌اند.

ما در مقابل شخصیت فیلسوف‌گونه‌ای مثل محمدعلی فروغی که یک فراماسون بود، «سیر حکمت در اروپا» را نوشت و مدرنیسم و توسعه آمرانه رضاشاهی و همه مباحث مربوط به ملی‌گرایی و باستان‌گرایی را به راه انداخت، حکمتی داریم که مربوط به دین‌داری است و در دوره رضاشاه،

مهم‌ترین چیزی که برای رسیدن به «حکمت پیشرفت» باید مطرح کنیم، شبیه ساختن «شهر» به «بهشت» است. همان‌گونه که پیامبر می‌گوید: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا». در دعای عهد هم این مطلب را می‌گوییم: «وَ اَعْمُرِ اللَّهُمَّ بِنِهَايَةِ الْعِلْمِ وَ الْحَقِّ بِهٖ عِبَادَكَ...» یعنی شهر خدا و بندگان خدا با محوریت امام و متألّه، در جریان پیشرفت و تکامل قرار می‌گیرند.